

هنگامی که آیت‌الله جوادی آملی می‌گویند: عقل و نقل دو منبع معرفتی جهت تولید علم دینی هستند، هرگز مرادشان عقل مدعی خودبنیادی قرن ۱۷ یا ۱۹ میلادی نیست که روی یک‌سری اصول مورد مناقشه نشسته است. این اصول برای عقل توحیدی، پذیرفته نیست؛ زیرا این عقل آزاد نیست و در بند شده است. برای همین پیش از هر چیز، باید درباره این اصول بحث کرد و اندیشید.

مسیح علیه‌السلام فرمود: «مصدقاً لما بین یدی من التوراة و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمہ احمد». هر پیامبر، هم پیامبران گذشته را «تصدیق» می‌کرد و هم به پیامبر پس از خود «بشارت» می‌داد. البته کتاب و سنت این انبیاء گرفتار تحریف و انحراف شد. لذا اسلام از جایی که ادیان گذشته گرفتار چنین آسیب‌هایی شدند، راه خود را جدا می‌سازد؛ اگر نه، حقانیت همه ادیان الهی را تأیید می‌کند.

از سوی دیگر پیام‌آور درونی هم از آغاز خلقت بشر، با او بوده است. تمایز پیام‌آور درونی در اسلام نیز از جایی شروع می‌شود که دیگران گرفتار انحراف شده باشند. نه چنان است که پیامبر بیرونی در میان اقوام گذشته برانگیخته نشده و نه چنین است که پیام‌آور درونی در میان سایر اقوام وجود نداشته است. حتماً

پیامبران و پیام‌آورانی بوده‌اند و باید باشند. مگر بشر در تاریخ بدون وحی و بدون عقل بوده و مگر انسان در طول تاریخ هیچ‌گونه تلاش عقلی نداشته است؟ همان‌گونه که قبل از ظهور اسلام، وحی بوده است، قبل از عقلانیت اسلامی نیز عقل بوده است.

اما اسلام در مواجهه با تاریخ و اندیشه‌های گذشته، چه می‌کند؟ کار اسلام، احیاء کرد ادیان و گرفتن جلوی انحرافات آن‌ها است. اسلام خطاهای کتاب مقدس را بیان نمود، جلو تثلیث و دیگر عقاید غلط را گرفت و انحراف‌ها و تحریف‌هایی که در انجیل بود را آشکار کرد اما هیچ‌گاه نگفت که کتاب مقدس نبوده است. هنگامی نیز که مسلمانان به سراغ تمدن یونان رفتند، در فرهنگ یونانیان مسائل فراوانی وجود داشت؛ برای نمونه فضای غالب در حوزه معارف آنان، اسطوره بود اما اسلام هیچ‌یک از اسطوره‌ها را نپذیرفت، بلکه رگه‌ای از حوزه معرفت عقلانی را که در آن جا مغفول و مقتول بود، برگرفت. اسلام بین همه عناصر فرهنگ یونانی، بهترین عنصر را گرفت و آن را پرورش داد. برای نمونه اگر این عقلانیت در آن‌جا دچار اشکالات و مسائلی در زمینه مبداءشناسی بود، آن را در توحید مفضل برطرف نمود. امام صادق علیه‌السلام با نگاهی تأییدآمیز به سخن ارسطو اشاره می‌کند که او از وحدت صنع به وحدت صانع رسیده است. این در حالی است که هنوز «نهضت ترجمه» ای به راه نیفتاده و فلسفه به میان مسلمانان نیامده است. پس عنصری از اندیشه و فرهنگ یونان که مقبول اسلام است، رگه‌هایی از عقلانیت است. مانند اشاره به محرک غیر متحرک که ذهن انسان را از عالم طبیعت بالاتر می‌برد. به همین دلیل عقلانیت در جهان اسلام با عقلانیت‌های پیش از خود

اگر عقل بخواهد در عرصه علوم مفهومی و استدلالی تحقق پیدا کند، باید «عزم عملی» در کنار «عزم علمی» وجود داشته باشد. بنابراین تعامل اراده و علم در هیچ مقطعی جدا شدن نیست اما مسأله این است که آیا هویت علم را عزم عملی تعیین می‌کند یا رابطه این دو بالعکس است؟ در نظام هستی، همواره علم مفهوماً بر اراده مقدم است.

همانندی‌هایی دارد و با آن‌ها همان‌گونه برخورد می‌کند که با وحیانیتهای پیشین کرده است. اسلام همان‌گونه که نسبت به حقایق وحیانی پیش از خود مصدق است و نسبت به واقعیت‌های عقلانی نیز مؤید است و گنجینه‌های عقل انسان‌ها را بیرون می‌کشد. این چه توقعی است که برخی گمان می‌کنند اسلام باید نسبت به این‌گونه امور متصل و سخت باشد؟ مگر پیشینیان از وحی برای مقابله با وحی استفاده نکردند؟ آیا می‌توان به این بهانه گفت که همه کتب آسمانی پیشینیان نادرست است؟ به همان اندازه نیز ممکن است از عقل استفاده کرده و با تحریف دلالت‌های آن، فلسفه‌ها و ایدئولوژی‌های سکولار یا شکاکانه را درست کنند. مگر در خود جهان اسلام از ظاهر وحی برای مقابله با جریان شیعی استفاده نکردند؟ مگر برخی شاگردان امام صادق علیه‌السلام -همان‌هایی که می‌گفتند اگر آن دو سال نمی‌بود، هلاک می‌شدیم- برای مقابله با ایشان دکان باز نکردند؟ اگر آن‌ها خواسته‌اند چنین کنند، آیا تمام نقلیات گرفتار انحراف و تحریف خواهد شد؟ مگر ائمه معصومین در برابر کلام رایج، کم سخن گفتند و طعن کردند و از آن پرهیز دادند؟ آیا به این دلیل می‌توان گفت که علم کلام مطلقاً مذموم است؟ همان‌گونه نیز ممکن است در برابر برخی فلسفه‌های رایج سخن گفته باشند...

ثمره نظریه آیت‌الله جوادی آملی در زمینه الگوی پیشرفت

الگوی پیشرفتی که این گونه از عقلانیت به دنبال خود می‌آورد، یقیناً دنیوی، این‌جهانی و سکولار نیست؛ یعنی با توسعه مدرن متفاوت است. عقلانیت اسلامی، توسعه را در جغرافیا و قلمروی شکل می‌دهد که طبیعت بخشی از آن است؛ زیرا لاشه طبیعت وقتی جان می‌گیرد که با لایه‌های بالاتر هستی پیوند بخورد. قرآن می‌فرماید: «و لو أن أهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الأرض». این توسعه در ارتباط با مبدأ واحدی است که کثرت از درون آن می‌جوشد. یعنی توسعه‌ای جوشان نسبت به عالم کثرت است. زیرا افتتاح ابواب آسمان بر روی انسانی که مقید به زمین و زمان شده را دنبال می‌کند و از این رو است که «توسعه کوثری» خوانده می‌شود. این الگوی توسعه، گونه‌ای از آبادانی را پی می‌گیرد که سرچشمه‌اش گشایش درهای هستی بر روی انسان و جامعه است. در این نگرش، بشر موظف به آباد کردن عالم است و این آبادی نیاز به زندگی سامان‌یافته و برنامه‌ریزی شده دارد.

مباحثی مطرح شده است و در روایات اسلامی نیز اشاره‌هایی به مفهوم اسلامی «عقل» به چشم می‌خورد. بحث تفصیلی در این زمینه را می‌توان در شرح صدرالمتألهین بر کتاب اصول کافی پی گرفت.

۴. در این رابطه که مفهوم عقلانیت در فرهنگ غربی از کلمه ratio اشتقاق یافته است یا از کلمه intellect و این که در هر صورت تفاوت این دو مفهوم چیست، بحث‌های جالبی مطرح شده است.

۵. اشتباه است اگر کسی بر اساس اصالت بخشیدن به علوم تجربی مانند اقتصاد، بیندازد همین که فقهای امامیه بحثی نظیر «ولایت فقیه» را در ضمن مباحث بیع مطرح کرده‌اند، بنابراین ولایت فقیه تابعی از معاملات اقتصادی است. ولایت فقیه، ادامه بحث ولایت امر است و آن نیز به نوبه خود یکی از مباحث کلامی نزد امامیه و مبتنی بر استدلال عقلی و آیات متعدد قرآنی است.

روایات متعارض نخواهد داشت و به ارائه تفسیری متحجرانه از دین منجر خواهد شد. (همان ص ۵۲)

۳. در صورتی که ثابت گردد که اصولاً چیزی به نام علم و عقلانیت غیردینی وجود ندارد، این پرسش نیز به دنبال آن مطرح خواهد شد که آیا می‌توان از «توسعه غیردینی» سخن گفت؟ و اصولاً آیا هرگونه توسعه‌ای بدون ابتناء بر علم دینی، چیزی جز واپس‌روی نخواهد بود؟

پی‌نوشت‌ها

۱. rationality

۲. development

۳. البته در این‌باره که آیا عقلانیت را می‌توان به «اسلامی» توصیف کرد یا نه،